نشست اندیشکده اقتصاد بین‌الملل پترسون

ضرورت هماهنگی سیاست صنعتی و سیاست‌های تجاری و خارجی



آدام پوسن

رییس اندیشکده اقتصاد بین‌الملل پترسون



رابرت زِلیک

رییس سابق بانک جهانی، نماینده تجاری آمریکا در کابینه بوش پسر و معاون وزیر خارجه آمریکا در کابینه بوش پدر



لارن سامرز

ریاست سابق دانشگاه هاروارد، وزیر خزانه‌داری آمریکا در کابینه کلینتون، رییس شورای اقتصاد ملی و معاون رئیس‌جمهور در کابینه اوباما و اقتصاددان ارشد بانک جهانی

یادداشت

اجرای سیاست‌های صنعتی «جو بایدن» از آگوست سال ۲۰۲۲ در آمریکا که امروز بدل به موتور مکش سرمایه‌گذاری از دیگر کشورهای صنعتی شده، منتقدانی از هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات داشته است. در این نشست سه نظریه‌پرداز پیشتاز اقتصادی که هر کدام سمت‌های متعددی در عرصه مدیریت اقتصاد جهانی نیز داشته‌اند، بر ضرورت هماهنگی این سیاست‌ها با سیاست‌های خارجی و تجاری آمریکا تاکید می‌کنند و در خلال بحث موضوعات مهمی مانند توجه به سطح بدهی‌های بالای آمریکا در سیاست‌گذاری و حفاظت از جایگاه بین‌المللی دلار را پیش می‌کشند.

1. - Lawrence H. Summers
2. - Robert B. Zoellick
3. - Adam Posen

مشروح گفتگوهای نشست

«آدام پوسن»
۱- مقدمه

سلام به همه، به موسسه پترسون خوش آمدید. من «آدام پوسن»، رئیس این موسسه هستم و مفتخر و مسروریم که برای بحث در مورد آن چیزی که دولت‌مردان بایدن در حوزه سیاست اقتصادی و مشخصا سیاست صنعتی، سیاست تجاری و پیوندهای آن با سیاست خارجی، به آن «اجماع جدید واشنگتن» می‌گویند در کنار خود «لارن سامرز» و «رابرت زلیک» را داریم. بسیار خوشحالیم که این دو مقام عالی‌رتبه اجرایی سابق و دو متفکر اندیشمند از دو خاستگاه نظری تا حدودی متفاوت دعوت ما را پذیرفتند تا در این مورد به بحث بنشینیم.

«لارن سامرز» نایب رئیس هیئت مدیره مؤسسه «پترسون»، رئیس بنده و همچنین استاد «دانشگاه چارلز دبلیو الیوت»، رئیس بازنشسته «دانشگاه هاروارد»، هفتاد و یکمین وزیر خزانه‌داری در کابینه پرزیدنت «کلینتون»، رییس «شورای اقتصاد ملی» و معاون رئیس‌جمهور در کابینه پرزیدنت «اوباما» و اقتصاددان ارشد بانک جهانی بوده است. «رابرت زلیک» هم یکی از اعضای کمیته اجرایی هیئت مدیره موسسه «پترسون» است که با افتخار می‌گویم، او به عنوان رئیس «بانک جهانی»، نماینده تجاری آمریکا در کابینه «جورج بوش پسر» و معاون وزیر خارجه در دوره ریاست جمهوری «جورج بوش پدر» و بسیار سمت‌های دیگر خدمت کرده است (رابرت براک. زلیک را «باب زلیک» هم خطاب می‌کنند). «باب» اخیرا از جمله در روزنامه «وال استریت ژورنال» داستانا اشک‌آوری در مورد رویکرد دولت «بایدن» نوشته و «لری» هم در رسانه‌های عمومی در این مورد انتقاداتی کرده است و هر دو همچنین خواستار مداخلات جدید برای بازسازی مشروط اوکراین شده‌اند. مخلص کلام، سوالی که دارم این است که با چنین رویکرد اقتصادی که دولت بایدن برگزیده، پیامدهای سیاست خارجی آن چگونه می‌تواند باشد؟

«باب زلیک»
۲- سیاست صنعتی بایدن نقطه مقابل سیاست‌های اقتصادی کلینتون و اوباما است

اول از همه اینکه واقعا خوشحالم اینجا با تو و «لری» و در جایی هستم که همواره در برابر مخاطبان جهانی آن سعی کرده‌ام صادقانه و بی‌پرده سخن بگویم. اما از آنجا که طبیعی است مخاطبان شما صرفا به برخی عناصر منفرد بحث توجه کنند، اجازه بدهید ابتدا زمینه بحث را در مورد آنچه که من اصطلاحا «اقتصاد دستوری واشنگتن» نامیده‌ام خوب شفاف کنم و خاطرنشان کنم که خاستگاه این سیاست‌ها از کجاست و این تکه‌های پازل چگونه کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. همچنین لازم می‌دانم به یک عارضه بزرگ‌تر در مورد هجومی ایدئولوژیک به باورهای اقتصادی دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» توسط دولت «بایدن» نیز به اجمال اشاره کنم.

به عنوان نخستین نقطه ورود، سیاست «حفاظت تجاری» متخذه از جانب دولت بایدن سیاستی بسیار حیاتی بوده؛ چون مجبور هستیم که از بازار داخلی در برابر رقابت بین‌المللی محافظت کنیم و لذا با اعطای یارانه و یا اعمال دیگر سیاست‌ها صنایع مورد حمایت قرار می‌گیرند و البته که سیاست‌های حفاظت تجاری صرفا محدود به وضع تعرفه‌ها هم نیستند، بلکه با دیگر سیاست‌های دولت آمریکا مثلا در حوزه‌ای به پیچیدگی وضع «قواعد مبدا» و مانند آن نیز دنبال می‌شوند و البته که خواهید دید این سیاست بازخوردهای مهمی در عرصه جهانی خواهد داشت.

مساله دوم تخصیص این مبالغ هنگفت یارانه‌ای، صرفا به برخی صنایع هدف است که متخصصی چون «چَد بوئن» در همین اندیشکده شما و البته دیگر کارشناسان متخصص حوزه خودرو نشان داده‌اند که چگونه معجونی از سیاست‌های «ترامپی» و «بایدنی» در حوزه خودروهای الکتریکی، به جای آنکه آمریکا را جلودار صادرات این حوزه کند، رهبری صادرات خودروهای الکتریکی را به چین واگذار کرده و همین نگاه را می‌توانیم به سیاست‌های حوزه نیمه‌هادی‌ها و حوزه بنیادی‌تری مثل انرژی خورشیدی داشته باشیم. اگر شما واقعا می‌خواهید صنعت انرژی خورشیدی را تشویق کنید، تعرفه‌گذاری یا مالیات‌ستانی از نهاده‌های این صنعت که منجر به تولید گران‌تر محصول می‌شود را چگونه توجیه می‌کنید؟

سوم، آنکه رویکرد فعلی دولت «بایدن» حرکتی در خلاف جهت «سیاست ضدانحصار» آمریکا است که ما حصل ۴۰ سال همکاری دو حزبی (کنگره) است. آن اصل کلیدی علم اقتصاد که قیمت محصول مهم‌ترین رکن تصمیم‌سازی است، که من به آن «منافع مصرف‌کننده» و البته اقتصاددان به آن «رفاه مصرف‌کننده» می‌گویند، با ایجاد صنایع بزرگ و از آن بدتر صنایع غیرقابل مهار، تناقض دارد و البته که چنین سیاستی خالی از برخی پیامدهای سیاسی نیز نخواهد بود.

چهارم و در سطحی فراتر، فضای مقررات اقتصادی است که خود همواره بخشی از سیاست است. امروز دولت «بایدن» با سیاست‌های خود، مثلا از طریق ممنوع کردن ورود به برخی فعالیت‌ها، «فشار هزینه‌ای فزاینده‌ای» را نصیب کسب و کارها مورد حمایت خود کرده و این سیاست به واسطه بازخوردهایی که بر بازار اوراق قرضه و سهام دارد، و ممکن است مردم عادی از آن بی‌اطلاع باشند، به طور طبیعی دعاوی قضایی متعددی را به ضرر آن کسب و کارها می‌گشاید و شما می‌دانید هزینه وکلای دادگستری و فرایندهای آن تا چه اندازه در آمریکا بالا است.

پنجمین مورد دیگری که از نظرها دور مانده است، مجوزهای سرمایه‌گذاری جدید است که امروز یکی از پیچیده‌ترین فرآیندها بر آن حاکم شده است. همانطور که «لری» می‌داند، این خزانه‌داری آمریکا بوده که مدیریت فرآیند سرمایه‌گذاری را بر عهده داشته، حرف آخر را می‌زده و همواره در عین نگاه به ملاحظات امنیت ملی، به دنبال ایجاد فضای باز سرمایه‌گذاری در آمریکا بوده است. اما در حال حاضر در آمریکا با یک بوروکراسی کاملا جدید مواجه‌ایم که در آن، خزانه‌داری صرفا بدل به یک هماهنگ‌کننده شده و ارکان دیگری مانند وزارت دادگستری، پنتاگون و وزارت امنیت داخلی به آن ورود کرده‌اند که من آن را «اقتصاد پنتاگونی» نامیده‌ام که سرمایه‌گذاری باز خارجی را بدل به سرمایه‌گذاری هدایت‌شده و محدود شده می‌کند.

ششمین مساله، میزان مداخله و هزینه‌کرد منابع سنگین مالی از ناحیه دولت یا مانند آنچه در فقره وام‌های دانشجویی دیده شد، اعطای بخشودگی‌ها است. برای اهل فن مشخص است که هدف دولت «بایدن» رفع پاره‌ای از مشکلات است یا خرید گروه‌های ذینفع و آنچه امروز باید همگان نگران آن باشیم این است که با هزینه‌کرد این میزان منابع مالی از ناحیه دولت، اینکه تا چه اندازه این منابع صرفا منفعت گروه خاصی را تامین کند، اینکه به تدریج الگوی سرمایه‌داری آمریکا درگیر فساد شود، اینکه تمرکز مدیران عامل بر دریافت وام و بسته‌های حمایتی دولت باشد، همه اینها پیامدهای بلندمدتی خواهد داشت.

چالش هفتم و آخرین چالشی که می‌خواهم به آن اشاره کنم، گفته‌های «جک سالیوان»، مشاور امنیت ملی، (در خصوص اجماع واشنگتنی جدید دولت بایدن) است که من گفته‌ها او را نتیجه رسوخ یک «حلقه فکری» با تفکرات اقتصادی جدید در دستگاه «بایدن» می‌بینم که در نقطه مقابل دیگر تفکرات اقتصادی جناح دموکرات در سال‌های «کلینتون» و «اوباما» قرار گرفته‌اند و ناگزیرم حتی به عنوان کسی که در دستگاه اجرایی جمهوری‌خواهان کار کرده، این اخطار را بدهم که جناح جمهوری‌خواه نیز چنین تجربه‌ای را داشته و نتیجتا افراد نالایقی را بر صدر نشانده است، اجازه ندهید این اتفاق در جناح دموکرات تکرار شود.

بگذارید برای این مورد چند مثال بزنم. ابتدا اینکه وقتی به گذشته برمی‌گردیم و دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که با یک خاستگاه فکری «کینزی» گرچه تمرکز سیاست‌های آن‌ها بر یکپارچگی و مدیریت مالی بوده، اما حداقل‌هایی از انضباط مالی را رعایت می‌کرده‌اند. حال اما در دولت «بایدن» مصدر امور در اختیار کسانی است که قائل به «نظریه مدرن پولی» هستند که می‌گوید هر چه می‌خواهید خرج کنید، از بانک مرکزی حمایت مالی کنید و کمتر نگران تورم و سیاست‌های پولی باشید.

مثال دوم به حساسیت دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» به اثرات قیمت بازمی‌گردد. گرچه که آنها در سیاست‌های اقتصادی با بازار کار می‌کردند، اما نسبت به سیگنال‌های قیمتی بسیار حساس بودند اما دولت «بایدن» که نگاهی متفاوت به انحصار و تجارت دارد، به کارایی، به هزینه‌ها و به قیمت‌ها اهمیتی نمی‌دهد و این کاملا متضاد رویکرد اقتصادی دولت‌های دموکرات پیشین است.

مثال سوم به نوع نگاه دولت‌ها به بخش خصوصی بازمی‌گردد. دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» بخش خصوصی را موتور پیشران اقتصادی می‌پنداشتند و البته چون قائل به نوعی تفکر اقتصادی «چپ میانه» بودند، سیاست‌های توزیع مجدد را نیز مد نظر قرار داده بودند اما اقتصاددانان دولت «بایدن» بر این عقیده‌اند که این دولت است که چه با سیاست‌های یارانه‌ای و چه با دیگر سیاست‌ها، اقتصاد را هدایت می‌کند.

نهایتا مثال چهارم و آخرین مثال من این است که دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» به وضوح معتقد به همکاری‌های بین‌المللی و «اینترناسیونالیست‌محور» بودند. برای آنها مهم بود که سیاست‌های داخلی آمریکا بر نرخ‌های بهره بدهی و سیاست‌های تجاری چه اثری دارد، چگونه سایر کشورهای جهان را تشویق به رشد می‌کند و چگونه مشارکت را بهبود می‌بخشد. اما نگاه دولت «بایدن» کاملا در این زمینه متفاوت است. دولت‌مردان «بایدن» گرچه در مجامع بین‌المللی با رویی گشاده و خندان شرکت می‌کنند، اما هیچ تمایل ندارند که در سیاست‌های داخلی آمریکا منافع کشورهای دیگر را نیز در نظر بگیرند. شاید چنین مدلی به درد دانشجویان تاریخ عقاید اقتصادی و نظریه‌های محدود

کردن نفوذ بین‌المللی در عرصه اقتصادی داخلی بخورد، که البته یک ریشه قدیمی «فردریک لیستی» دارد که «آدام اسمیت» را از این منظر اقتصاددانی «میانه‌رو» می‌دانم و در واقع اقتضاء سیاست‌های کینزی هم پیروی از این سلوک میانه‌روی است.

«آدام پوسن»
۳- سولیوانومیک

خب آنچه «باب» گفت به خوبی دیدگاه او را نشان می‌دهد و البته که «باب» در دولت‌های جمهوری‌خواه خدمت کرده و شاهد بوده که چگونه «ناسیونالیست‌های اقتصادی» آنجا قدرت را به دست گرفتند و ما هم در موسسه «پترسون» به نوعی از آن‌ها هراس داریم. اما «لری» تو به عنوان کسی که در دولت‌های «کلینتون» و «اوباما» خدمت کرده‌ای، «سولیوانومیک » و توصیف «باب» از جهان‌بینی دولت‌های این دو رییس‌جمهور را چگونه می‌بینید؟

«لارن سامرز»
۴- بهترین ژنرال‌های ارتش آنهایی بودند که بیش از دیگران از جنگ تنفر داشتند

من هم به نوبه خود خوش‌وقتم از این که با تو «آدام» در «پترسون» هستم و از اینکه فرصتی پیش آمده تا بار دیگر از تجربه‌های ارزشمند «باب» بیاموزم. به نظرم باید دکترین دولت «بایدن» که از نظر من به شکل فزاینده‌ای خطرناک است را از آنچه عملا این دولت انجام داده تفکیک کرد. من شخصا بر این گمان بودم که لازم است آمریکا یک راهبرد تهاجمی علیه بحران اقلیمی داشته باشد و بدون آنکه از همه جزئیات مطلع باشد از «قانون کاهش تورم» حمایت کردم، گمانم آن بود که این قانون چنین کارکردی دارد.

من بر این عقیده بودم و هستم که ما با بحران جدی در حوزه نیمه‌هادی‌ها مواجه بوده‌ایم و حتی گمان می‌کردم که این سرمایه‌گذاری ۶۰ میلیارد دلاری به واسطه چشم‌انداز مثبتی که در بهبود وضعیت نیمه‌هادی‌ها ایجاد می‌کند، سرمایه‌گذاری ارزشمندی است. لذا اعتقاد دارم که امضاء بایدن در پای دو «قانون کاهش تورم» و «دانش و تراشه» از این منظر که نشان می‌دادند رییس‌جمهور آمریکا عمیقا به دنبال یک ملی‌گرایی اقتصادی صنعت‌پایه است، گام‌های مناسبی بودند و امروز دائما تلاش می‌شود که این گام‌ها راهنمای عمومی هدایتگر دیگر سیاست‌های اقتصادی باشند.

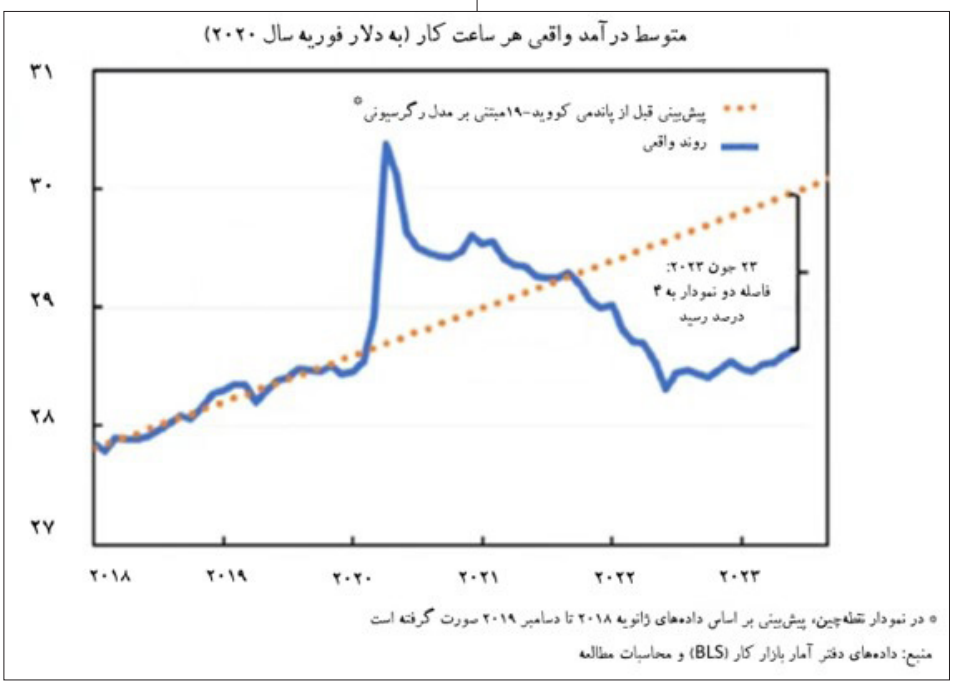

به نظرم بهتر است ابتدا وضعیت موجود را خوب بشناسیم. لطفا به اسلایدی که آماده کرده‌ام نگاه کنید (نمودار پیوست). در حال حاضر آمریکا مشکل بیکاری و کمبود شغل ندارد. شما اگر تعداد مشاغل باز (مشاغل دارای ظرفیت جذب نیروی کار جدید) را با هر شاخص تعدیل‌کننده‌ای بسنجید، می‌بینید که در بالاترین سطح تاریخی خود قرار دارد. آمارها نشان می‌دهد چالشی که امروز با آن مواجه‌ایم، کمبود هزینه‌کردها به واسطه فاصله گرفتن درآمدهای واقعی از روندهای پیش‌بینی شده است (نمودار نشان می‌دهد که در ۲۳ جون ۲۰۲۳ روندهای فعلی از روند بلندمدت پیش از پاندمی حدود ۴ درصد فاصله گرفته است).

این اسلاید توسط «جیسون فورمن» (از پژوهشگران پترسون و استاد دانشگاه هاروارد) تهیه شده و البته شما می‌توانید به شیوه‌های دیگری نیز بر روی داده‌ها کار کنید اما به همین نتیجه خواهید رسید. پیام اصلی نمودار این است که ماحصل تمامی اتفاقاتی که ظرف سال‌های گذشته به وقوع پیوسته است، پایین آمدن دستمزد واقعی یعنی قدرت خرید نیروی‌کار در ازای یک ساعت کار است که به میزان قابل توجه‌ای پایین‌تر از آن چیزی است که پیش از روی کار آمدن دولت «بایدن» انتظار می‌رفت باشد.

کاملا منطقی است که نگران محیط‌زیست باشیم، کاملا درست است که به تاب‌آوری اهمیت بدهیم، اما کاملا اشتباه است که فکر کنیم ناسیونالیسم اقتصادی صنعت‌محور دالانی به سوی درآمدهای بالاتر یا استانداردهای زندگی بهتر برای طبقه متوسط است.

دستمزد واقعی نشان‌دهنده میزان دستمزد تقسیم بر قیمت است و کاهش آن یا در نتیجه دستمزد پایین و یا ماحصل قیمت‌های بالا است و به همین دلیل است که سیاست‌های تورمی مشکل‌زا می‌شوند، به همین دلیل است که هر سیاستی که مجموعه‌ای از قیمت‌ها را افزایش دهد چالش‌برانگیز می‌شود، مگر اینکه توجیهی برای این سیاست‌ها وجود داشته باشد و لذا الان من نگران نوع نگرش یا اصلا فقدان نگرش دولت‌مردان «بایدن» در قبال تجارت هستم.

آنچه هرگز در مورد موافقتنامه‌های تجاری آمریکا طی ۵۰ سال گذشته گفته نشده، این است که این موافقتنامه‌ها نه تنها رونق تجاری به همراه داشتند، که سوداگری هم خوبی بودند. هر چالشی که آمریکا در مسیر تجارت خارجی با آن روبرو بوده، نسبت به آنچه دیگران تجربه کرده‌اند به مراتب ناچیز بوده است. مثلا در قبال چین شرط آمریکا برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی بسیار بدخواهانه بود. آمریکا قبلا ده‌ها بار در قبال چین «اصل عدم تبعیض » را در تجارت‌های مختلف به دفعات اجرا کرده بود (نرخ تعرفه آمریکا برای واردات محصولات چینی مشابه کشورهای عضو سازمان تجارت جهانی بوده است)، به این معنی که هر مزیتی که آمریکا به بیش از ۱۰۰ کشور دیگر در سازمان تجارت جهانی می‌داد، قبل از پیوستن چین نیز به این کشور اعطا می‌کرد.

لذا پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی و وضع مقررات متنوع و جدید نظام تجاری و به ویژه کاهش دیوار تعرفه‌ای این کشور، به مراتب به نفع تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آمریکایی بود. همین مورد را می‌توانید در قضیه «قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)» نیز ببینید و در آنجا نیز تعهدات آمریکا بسیار کمتر از مکزیک از آب درآمد.

بنابراین چنین توافق‌هایی زمینه کاهش قیمت‌ها را فراهم آورد و سیاست‌های امروز در افزایش تعرفه‌ها یا تداوم تعرفه‌های بالا، منجر به افزایش قیمت‌ها و کاهش درآمدهای واقعی شده است. متاسفانه هیچ‌گاه تعداد شغلی که به واسطه اعمال محدودیت بر واردکنندگان آمریکایی از دست می‌رود و هزینه‌های سیاست‌های حمایتی از این منظر، در محاسبات مورد توجه قرار نگرفته است.

مثلا حفاظت از صنعت فولادسازی آمریکا که تعداد کارگران آن یک درصد صنایع مصرف‌کننده پایین‌دست فولاد در آمریکا هستند را در نظر بگیرید. تمامی این صنایع که از فولاد به عنوان یک نهاده تولید استفاده می‌کنند در نتیجه حمایت از این صنعت و افزایش قیمت فولاد آسیب دیده‌اند. «آدام» و همکارانش در اندیشکده «پترسون» تخمین زده‌اند که بدون وضع سیاست‌های حمایتی در قبال چین، امروز ۲ درصد تورم انباشته کمتری در آمریکا داشتیم که می‌توانست نرخ‌های بهره پایین‌تری به همراه بیاورد و مثلا خانوارهای وام‌گیرنده خریدار خانه را منتفع کند.

مثال دیگر دستورالعمل‌های اخیر ادغام «کمیسیون تجارت فدرال» و «دپارتمان‌های دادگستری» است که به عنوان نهاد الهام‌بخش قواعد ضدانحصاری شناخته می‌شود اما به کل ایده کاهش هزینه‌های مصرف‌کننده و رفاه بیشتر مصرف‌کننده را به کناری نهاده است. بله، ما باید قانون ضد تراست را بیش از ۳۰ سال گذشته اجرا کنیم، اما دکترین این کار کاهش هزینه‌های مصرف‌کننده و ارتقاء سطوح درآمدی است.

و در نهایت، لازم است تاکید زیادی که در لفاظی‌های دولت‌مردان برای خرید کالاهای آمریکایی می‌بینم را زیر سوال ببرم. امروز کمتر از ۵ درصد کارگران آمریکا در بخش صنعت ساخت آمریکا مشغول به کار هستند که نسبت به سال ۱۹۶۰ به یک چهارم رسیده است. در کشورهای دیگر از جمله در آلمان و

چین با آن غول‌های افسانه‌ای صنعتی، سهم نیروی کار از بخش تولید صنعتی به شکلی پایدار طی چند دهه اخیر کاهش یافته است. عامل این کاهش نیز کارکرد فناوری‌های پایه‌ای است، دقیقا همانند همان اتفاقی که برای کاهش سهم نیروی کار فعال در بخش کشاورزی طی یک سده پیش تا کنون افتاده است. لذا بر این عقیده هستم که نظام تدبیر اهداف صنعتی در آمریکا در شرایط فعلی با اختیار کردن این فرض که می‌توان با یک هزینه معقول و در یک بازه زمانی معقول، چنین روندی را معکوس کرد، عمیقا به اشتباه رفته است.

بنابراین البته که لازم است در قبال چالش‌های محیط‌زیستی و بحران‌های انعطاف‌پذیری زنجیره‌ها، واکنش نشان دهیم، اما اجازه بدهید این واکنشی مقتضی و هدفمند باشد. «آدام» عزیز، بهترین ژنرال‌های ارتش همواره آنهایی بوده‌اند که گرچه بیش از دیگران از جنگ تنفر داشته‌اند، اما در عین حال می‌دانند که هر از گاهی هم باید به جنگ به عنوان یک راه حل فکر کرد. بهترین مدافعان سیاست صنعتی نیز آنهایی هستند که بیش از دیگران از مشکل‌زایی چنین مداخلاتی از ناحیه دولت اطلاع دارند و بر این عقیده‌اند که برای دستیابی به اهداف غیراقتصادی باید این مشکلات را به حداقل ممکن رساند و آنها از قبیله کسانی نیستند که قربانی نوعی مغالطه‌ی رمزآلود و البته جدی شده‌اند و گمان می‌کنند با سیاست صنعتی می‌توان معیشت طبقه متوسط را رونق بخشید.

«آدام پوسن»

۵- نگاهی به یافته‌های اندیشکده پترسون در هدف‌گذاری تراز مثبت تجاری در سیاست‌های صنعتی

بسیار سپاسگزارم «لری»، فقط برای آن دسته از مخاطبین این گفتگو که علاقه‌مند به مطالب بیشتری در این زمینه هستند، تعدادی نمودار در وب سایت اندیشکده داریم (نمودارهای پیوست) و به زودی کتابی نیز در خصوص کاهش اشتغال صنعتی در عرصه جهانی به قلم «رابرت لارنس» منتشر خواهیم کرد. در ادبیات معمول اقتصادی، کسری‌های تجاری بزرگ اغلب عامل کاهش بلندمدت اشتغال صنعتی آمریکا شناخته شده‌اند و منتقدان ادعا می‌کنند که واردات ارزان از کشورهای دارای مزیت دستمزدی، قدرت رقابت صنعتگران آمریکایی را در داخل خاک این کشور از بین برده و کارخانه‌های صنعتی آمریکایی و اشتغال آن‌ها را به خارج منتقل کرده است. «آدام پوسن» در تحلیلی با استفاده از اطلاعات سال‌های ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال در تمامی اقتصادهای پردرآمد، حتی آنهایی که مانند آلمان دارای بخش‌های صادراتی قوی و مازاد تجاری بوده‌اند، کاهشی بوده است.

اگر به داده‌های دو ایالت «نوردراین وستفالن» آلمان و «اوهایو» آمریکا به عنوان دو قطب صنعتی این دو کشور مراجعه کنیم در می‌یابیم که ایالت «نوردراین وستفالن» آلمان در دوره ۱۹۹۲ تا ۲۰۲۰ دائما مازاد تجاری کالایی داشته اما سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال در قطب صنعتی این کشور همانند «اوهایو» آمریکا با نرخی مشابه کاهش یافته است. ایالت ۱۷.۹ میلیون نفری «نوردراین وستفالن» و ایالت ۱۱.۷ میلیون نفری «اوهایو» طی این دوره به ترتیب با نرخ‌های منفی ۱۱.۷ و منفی ۸.۱ درصد بالغ بر ۶۵۸ و ۳۴۱ هزار نفر شغل از دست داده‌اند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در هر دو ایالت سیاست‌های موازنه تجاری (چه مثبت و چه منفی) عامل توضیح دهنده روند کاهشی سهم اشتغال صنعتی نبوده بلکه فناوری‌های کاراندوز و بهبود بهره‌وری عامل اصلی بوده‌اند. نکته قابل توجه آنکه سیاست‌های تثبیت ترازهای تجاری برای محافظت از اشتغال صنعتی در هر دو ایالت به شکست انجامیده است.

همچنین محاسبات «رابرت لارنس» خیلی بی‌پرده‌تر و اثرگذارتر پیامد سیاست‌های تجاری ذیل سیاست‌های صنعتی را به نقد می‌کشد. «لارنس» با استفاده از داده‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱ نشان می‌دهد آن دسته از کشورها که مازاد تجارت صنعتی داشته‌اند، نسبت به آن دسته از کشورها که کسری تجارت صنعتی را در این دوره تجربه کرده‌اند، با کاهش بیشتر سهم اشتغال صنعتی در اشتغال کل مواجه شده‌اند.

«لارنس» با بررسی داده‌های ۶۰ کشور نشان می‌دهد، کشورهایی که دارای ۱۰ مازاد تجاری صنعتی اول بوده‌اند، به طور متوسط ۳.۸ درصد کاهش در سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال را تجربه کرده‌اند و بسیار جالب توجه است که در کشورهای دارای ۱۰ کسری تجاری صنعتی اول، سهم اشتغال صنعتی از کل اشتغال تنها ۳.۳ درصد کاهش یافته است.

مهم‌ترین یافته «رابرت لارنس» را می‌توان چنین خلاصه کرد که اگر سیاست صنعتی هدف ایجاد مازاد تجاری صنعتی را دنبال کند، لزوما مشاغل صنعتی را احیاء نخواهد کرد. کشورهای دارای مازاد تجاری به واسطه برخورداری از سطح بهره‌وری بالاتر که خود عامل ایجاد همان مازاد تجاری بوده، مشاغل صنعتی کمتری را حاصل کرده‌اند. در مقابل کشورهای با کسری تجاری، تولید صنعتی سرانه کمتر اما کاهشی کمتر در هزینه تولیدات صنعتی را تجربه کرده‌اند که این امر منجر به از دست دادن اشتغال صنعتی آنها شده است.


سهم اشتغال صنعتی از اشتغال کل
۳۰٪
۲۵
۲۰
۱۵
۱۰
۵
۰
آلمان، فنوردراین وستفالن»
آمریکا، «اوهایو»
۱۹۹۲
۱۹۹۵
۲۰۰۰
۲۰۰۵
۲۰۱۰
۲۰۱۵
۲۰۲۰
تغییرات تجمعی
۱۹۹۲-۲۰۲۰
-۸.۱
درصد
-۳۴۱
هزار شغل
-۱۱.۲
درصد
-۶۵۸
هزار شغل
آمریکا، «اوهایو»
آلمان، «فنوردراین وستفالن»
منبع: موسسه اقتصاد بین‌الملل «پترسون» - محاسبات «آدام پوسن»

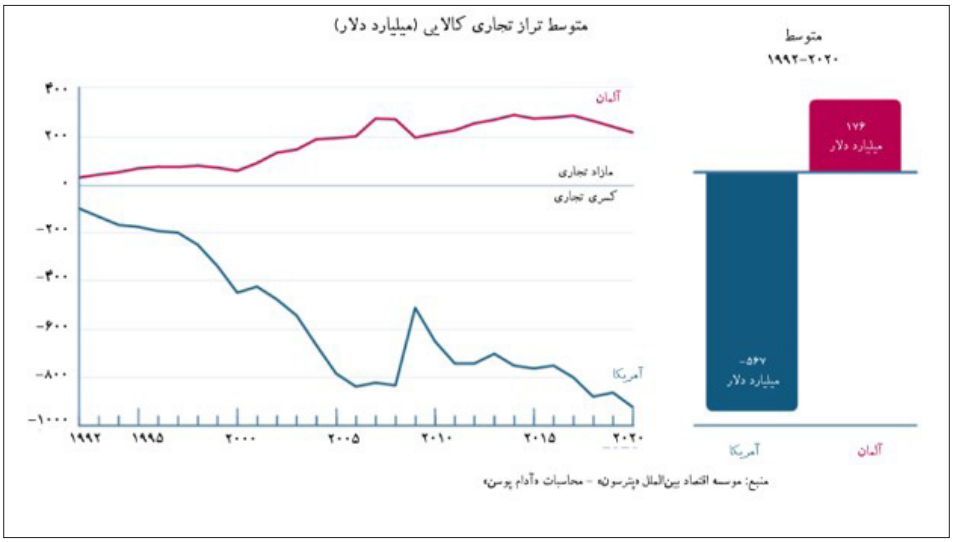
متوسط تراز تجاری کالایی (میلیارد دلار)
۴۰۰
۲۰۰
۰
-۲۰۰
-۴۰۰
-۶۰۰
-۸۰۰
-۱۰۰۰
آلمان
مازاد تجاری
کسری تجاری
آمریکا
۱۹۹۲
۱۹۹۵
۲۰۰۰
۲۰۰۵
۲۰۱۰
۲۰۱۵
۲۰۲۰
متوسط
۱۹۹۲-۲۰۲۰
۱۷۶
میلیارد دلار
-۵۶۷
میلیارد دلار
آمریکا
آلمان
منبع: موسسه اقتصاد بین‌الملل «پترسون» - محاسبات «آدام پوسن»

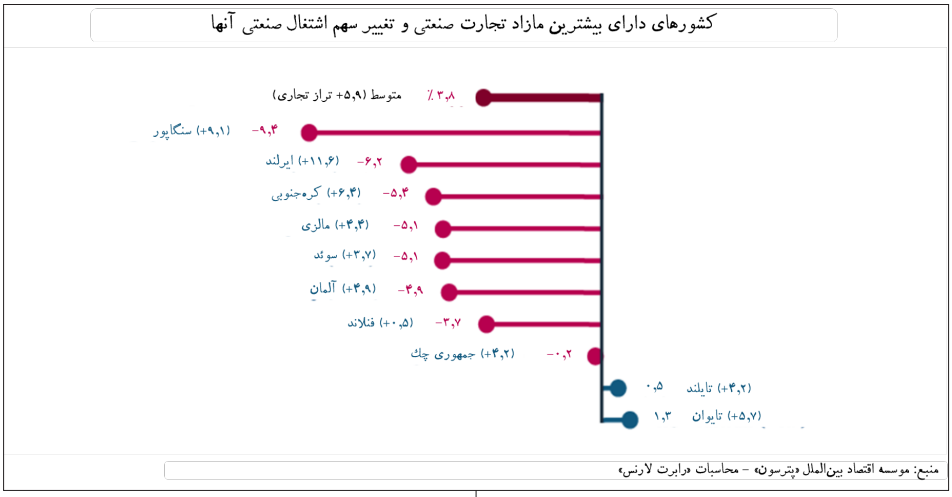

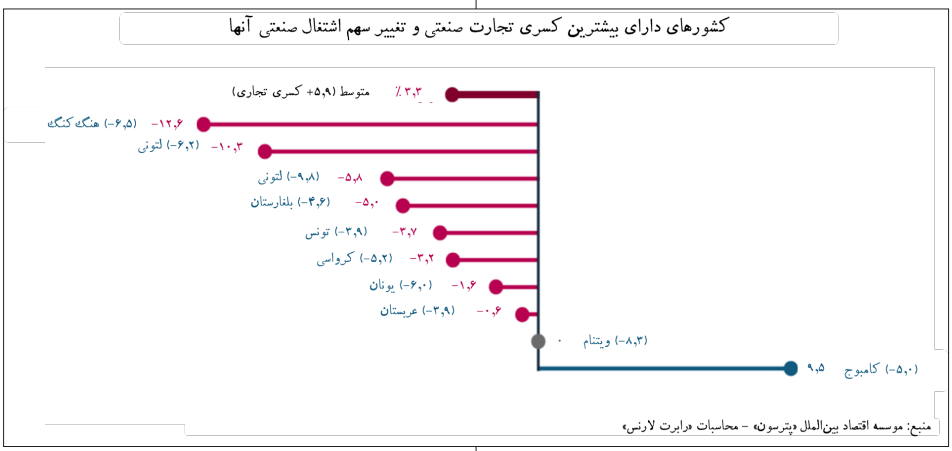

«آدام پوسن»

«باب»، گرچه مشخص است که نظرات «لری» و شما برخی موارد کاملا مکمل یکدیگر است، اما با توجه به سابقه بیشتر شما در سیاست خارجی، می‌خواهم ابتدا به شما بازگردم. هم شما و هم «لری» در خلال طرح مباحث اقتصادی به «دکترین جیک سالیوان»، که تهدیدات چین و ملاحظات امنیت ملی ناشی از آن را توجیه‌کننده صرف این میزان بودجه می‌داند، اشاره کردید. اگر ممکن است کمی بیشتر در این زمینه برای ما صحبت کنید. به نظرت آیا خلاص شدن از مخمصه تهدیدات چین سودای صنعتی این چنینی را توجیه می‌کند یا راه‌های دیگری هم برای رفع مسائل امنیت ملی در قبال چین وجود دارد؟

«باب زلیک»

۶- تقلید آمریکا از چین، بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا است

خُب، در این جا چند ملاحظه اساسی داریم. اولی ایجاد رقابت بر سر اعطای یارانه صنعتی و کنش‌های متقابلی است که همین امروز مثلا در اروپا و ژاپن شروع شده است. گرچه مالیات‌دهندگان نگران این هزینه‌ها هستند و نهادهایی مانند «پترسون» دغدغه‌های خود را در زمینه بودجه و بدهی‌های دولت آمریکا بارها گوشزد کرده‌اند، اما نهایتا پول این اعدادی (که در گزارش‌های خود دائما) تجمیع می‌کنید از جایی فرا می‌رسد و آمریکا قادر به پرداخت آنها است. اما وقتی که به آنچه کشورهای در حال توسعه یا جنوب نام گرفته نگاه می‌کنیم، تصویری که

پیش روی ما قرار می‌گیرد بسیار ترسناک می‌شود، چراکه این کشورها مانند آمریکا و ژاپن و اتحادیه‌اروپا توان پرداخت یارانه مشابه را (به صنایع) خود ندارند.

بنابراین اگر واقعا نگران جهان در حال توسعه هستید، باید دقیق بررسی کنید که پیامد این سیاست‌ها چگونه است. شما از یک طرف می‌خواهید از نظام اقتصادی متحدان خود در اتحادیه اروپا و کشورهای در حال توسعه حمایت کنید و از طرف دیگر هم به برخی صنایع یارانه می‌دهید و هم با تمهیداتی که در نظر گرفته‌اید اجازه نمی‌دهید خارجی‌ها هم از این یارانه‌های منتفع شوند و مانع از آن می‌شوید که آنها قادر باشند محصولات صنعتی یارانه‌ای تولید شده را خریداری کنند و صرفا خرید آنها را برای شرکت‌های آمریکایی مجاز کرده‌اید.

بنابراین، مثلا در حوزه خودروهای الکتریکی که با «ترامپ» شروع می‌شود و طی دوره او آمریکا تعرفه واردات بر چین را افزایش می‌دهد و چین ضمن افزایش تعرفه‌های خود بر واردات آمریکا از جمله در حوزه خودرو، نرخ تعرفه خود در این زمینه را بر دیگر کشورهای دنیا کاهش داد. امروز تولیدکنندگان پیشرو آمریکایی مانند «تسلا» نه تنها به خاک سرزمینی چین برای تولید رفتند بلکه در این کشور یک سیستم اقتصادی کامل در تولید خودروهای شخصی‌سازی شده راه‌اندازی کردند که امروز چین را پیشتاز این عرصه در جهان کرده است.

دولت باید در پی تغییر این اتمسفر با اصلاح سیاست‌ها برمی‌آمد اما به جای اصلاح نظام تعرفه‌ای، شروع به اعطای یارانه کرد و تعرفه‌ها نیز کماکان در همان سطح باقی ماندند. حال این اروپایی‌ها بودند که در پی تلافی برآمدند و دولت بایدن به آنها قول اصلاح قوانین را داد و گوشه‌ای از قانون را دستکاری کرد که به خودروهای اروپایی‌ها به شرط گزینه فروش شرایطی، اجازه ورود به آمریکا می‌داد.

حال شرایط به ترتیبی شده که امتیازات اروپایی‌ها در واردات بیش از شرکت‌های آمریکایی شده که از نظر حجم دلاری واردات و دیگر موارد با محدودیت شدیدی در واردات خودرو مواجه‌اند و امروز صنایع خودروساز اروپایی که اتومبیل آنها در آمریکا به شکل لیزینگ به فروش می‌رسد به واقع یارانه بیشتری نسبت به خودروسازهای آمریکایی دریافت می‌کنند و حداقل اعداد حال حاضر نشان می‌دهند که واردات خودروهای برقی اروپایی رو به افزایش گذارده است. تشویق ورود خودروهای الکتریکی سیاست بدی نیست، اما نگاه کنید که با نگاه حمایت‌گرایی در عمل دارد چه اتفاقی می‌افتد. آمارها نشان می‌دهد که خودروسازهای آمریکایی به جز «تسلا» موفقیت چندانی به رغم این یارانه‌ها کسب نکرده‌اند.

این بخشی از چالشی است که در سیاست صنعتی می‌بینم. برخلاف «لری» که با نگاه به کلیت اهداف سیاست صنعتی آنها را جذاب یافته است، اعتقاد دارم که رسیدن به این اهداف در عمل بسیار دشوار است و در این زمینه بازگشت به گذشته و نگاه به آن سیاست‌هایی که اتخاذ شده و آن سیاست‌هایی که باید اتخاذ می‌شده اما نشده، این ادعا را تایید می‌کنند و اینجا مدخل همان سوال کلی‌تری است که شما در مورد وضعیت بین‌المللی و به ویژه چین مطرح کردید.

از نظر من تقلید آمریکا از چین، بزرگ‌ترین اشتباه آمریکا است و آمریکا نباید از همان الگوی سیاستی قدیمی چین در رقابت با چین استفاده کند، فراموش نکنیم، همان‌طور که «لری» هم پیش‌تر اشاره کرد، موتور رشد چین زمانی روشن شد که به سمت بازتر کردن درهای اقتصاد خود و کاهش موانع تجاری رفت.

اما از سال ۲۰۱۲ که «شی جین پینگ» بر سر کار آمده، سعی داشته است تا کنترل بیشتری بر اقتصاد از ناحیه حزب کمونیست چین اعمال کند که شواهد نشان می‌دهند این سیاست رشد اقتصادی چین را کند کرده و به شکست انجامیده و حال آمریکا، به جای بهره‌برداری از نقاط قوت خود، دارد از این الگوی شکست‌خورده تقلید می‌کند.

اینها همه ارزش‌هایی است که آمریکا به دست خود بنا کرده اما امروز خود رویه دیگری در پیش گرفته است. «کاترین تای» نماینده تجاری آمریکا به تازگی گفته که آمریکا بیش از اندازه بر سیاست‌های آزادسازی و بهبود کارایی و کاهش هزینه‌ها متمرکز شده و لازم است تا سیاست‌های محیط‌زیستی و بازار کار خود را تغییر دهد. مشکل این است که «کاترین» نمی‌گوید چطور باید به این مهم دست یافت و راهبرد برنده-برنده‌ای در جیب ندارد.

چنین شرایطی از منظر امنیتی هم آسیب‌زا است. اعطای یارانه باعث شده که از یک طرف به واسطه ضرورت رعایت ملاحظات امنیتی دیگر کشورها، مثلا کشورهای عضو «پیمان چهارجانبه استرالیا، هند، ژاپن و آمریکا»، قادر به بهره‌برداری کامل از مزیت این یارانه‌ها نباشیم و از طرف دیگر همین یارانه‌ها باعث شده‌اند که از بازارهای شرق آسیا بیرون برویم، بی‌خبر از آنکه در بلندمدت داشتن برتری در رقابت اقتصادی نسبت به چین به همان اندازه برخورداری از تفوق نظامی بر این کشور برای آمریکا اهمیت دارد.

«آدام پوسن»

ممنون «باب» و به مخاطبان هم عرض می‌کنم اگر علاقه‌مند به موضوع امروز ما هستند حتما مطالعه مشترک «داگلاس ایروین» و «مارکوس نولاند» در خصوص سیاست صنعتی کره‌جنوبی و ژاپن، کتاب «رابرت لارنس» و «نیکولاس لاردی» درخصوص دوره «مائو» و نقش بخش خصوصی در راهبردی رشد اقتصادی چین و بازگشت کنترل‌ها از دوره «شی» و پایان یافتن عصر اصلاحات اقتصادی این کشور و کار جدیدتر «تان لینکلن» در این زمینه مراجعه کنند که همگی در اندیشکده پترسون به انجام رسیده‌اند.

«باب زلیک»

و البته کارهای بسیار خوبی که «آدام پوسن» در این زمینه انجام داده است!

«آدام پوسن»

متشکرم «باب» و از حسن نظرت سپاسگزارم، اما «لری» گرچه در دور اول حرف‌هایت تو هم اندکی به این موضوع اشاره داشتی، حال اگر ممکن است به ما بگو بحث سیاست صنعتی اخیر آمریکا را از منظر جریان سرمایه و افزایش بدهی‌ها و سطح روابط با کشورهای در حال توسعه چگونه می‌بینی؟ به نظر تو سرانجام این جنگ یارانه‌ها به کجا خواهد انجامید؟ تو یکی از کسانی هستی که به تازگی در موضوع چالش واکسن‌ها و پیشتر از آن سال‌ها بر روی مسائل مرتبط با توسعه اقتصادی کار کرده‌ای، همان طور که «باب» هم در این زمینه طی دوره‌ای که ریاست بانک جهانی را بر عهده داشت تجربه ارزشمندی دارد. به نظر تو آیا چنین مسائلی برای دولت «بایدن» محل اعتنا هست؟ مشکل را تا چه اندازه بزرگ می‌بینی؟

«لارن سامرز»

۷- دولتمردان «بایدن» تصور غلطی از امنیت ملی دارند

«آدام» اجازه بده اول چند نکته ضروری را اشاره کنم سپس به آنچه تو گفتی خواهم پرداخت. اول از همه اینکه طبق نظر بیشتر اقتصاددانان مترقی!، اینکه امروز ایالت‌های مختلف آمریکا بر سر آنکه مثلا شرکتی مانند آمازون در «ویرجینیای شمالی» فعالیت‌های خود را توسعه دهد یا در «نیویورک» و موارد دیگری مثل این، با هم به جنگ تخفیف‌های مالیاتی رفته‌اند امر وحشتناکی است. نمی‌توانم بفهمم چرا وقتی آنها چنین چیزی را در داخل آمریکا بد می‌دانند، به ایجاد چنین رقابتی بین آمریکا و اروپا در زمینه تولید فناوری‌های مختلف افتخار می‌کنند. در ابتدا بر این گمان بودم که آنها دنبال آن هستند که از وقوع جنگ یارانه‌ها در داخل ممانعت کنند نه اینکه آن را در عرصه جهانی راه بیاندازند.

دومین چیزی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که از نظر من ملاحظات امنیت ملی همواره جدی هستند و البته به اطلاعات طبقه‌بندی شده که به من امکان قضاوت دقیق بدهد دسترسی ندارم. اما زمانی که نمایندگان دولت در مورد سیاست صنعتی و پیامدهای آن در اشتغال‌زایی در این وضعیت حساس سیاسی، تقویت تشکل‌های کارگری و برنامه‌های مراقبت از کودکان کارگران به عنوان شرط دسترسی به اعتبارات یارانه‌ای صحبت می‌کنند و مدعی می‌شوند که آمریکا به این شکل جای امن‌تری می‌شود، پیش خودم به این نتیجه می‌رسم که هدف واقعی امنیت ملی نزد آنها به خوبی درک نشده است.

سومین نکته‌ای که لازم می‌دانم به آن اشاره کنم این است که بین آن درکی که من از راهبرد صنعتی دارم و درک آقایان تفاوت وجود دارد. فقط خدا می‌داند که تا چه اندازه از راه‌افتادن راه‌آهن بین‌قاره‌ای، افزایش کمک‌هزینه‌های تحصیلی، توسعه سیستم بزرگراه‌های بین‌ایالتی و پیشرفت برنامه فضایی و ارتقاء کیفیت شبکه ملی سلامت خوشحال شده‌ام.

مساله این است آن «دولت توسعه‌گرایی» که مد نظر من است از طریق سرمایه‌گذاری در داخل و مشارکت در همکاری‌های بین‌المللی منجر به تقویت کارکرد بازارها در اقتصاد می‌شود. راهبردهایی از این دست نتیجه‌بخش می‌شود و البته همین راهبردهای بودند که مبتنی بر آنها نهادهایی مانند بانک‌جهانی شکل گرفتند. اما آنچه امروز سیاست صنعتی در قالب اعطای یارانه‌های مختلف با نگاه ملی‌گرایانه نامیده می‌شود، کاملا نگاه دیگری متفاوت از این راهبرد دارد.

ما باید آمریکا را کشوری فعال در عرصه توسعه جریان‌های سرمایه‌ای در سراسر جهان ببینیم. بر این گمانم که همانند دوره جنگ سرد، کانون مبارزه ما، تسخیر قلب‌ها و اندیشه‌های جهان ورای کشورهای سنتی ثروتمند است و آنچه امروز بیش از همه در این سیاست صنعتی مشکل‌آفرین است فقدان چنین ملاحظاتی و تمرکز صرف بر عناصر ملی‌گرایانه است. من و «باب» همراه با «فیلیپ زلیکو» به طور مشترک این ایده را مطرح کرده‌ایم که ذخایر مالی روسیه باید برای جبران خسارت کسانی که به دلیل تهاجم عریان روسیه خسارت دیده‌اند و به واضح‌ترین و برجسته‌ترین شکل ممکن در مقیاسی وسیع در اوکراین و فراتر از اوکراین مصرف شوند.

این ایده محاسن بسیاری دارد و از همه مهم‌تر اینکه برای کمک بیشتر و ضروری‌تر به اوکراین، ناگزیر از صرفه‌جویی در کمک‌های اندک به آفریقا آن هم در این برهه حساس نخواهیم شد. نیازی نیست تا سرمایه‌گذاری‌ها در پیشگیری از همه‌گیری‌ها که در حال حاضر رو به افول گذاشته‌اند را پایین بیاوریم و ضرورتی ندارد هزینه‌های مقابله با تغییرات اقلیمی که امروز کشورهای در حال توسعه دچار آن شده‌اند را کم کنیم. من مایلم چنین سرمایه‌گذاری‌های عظیمی را در بطن آنچه که امروز به «بایدنومیکس» معروف شده شاهد باشم. چرا دولت «بایدن» نباید از آن موفقیتی که «برنامه اضطراری رئیس‌جمهور در مقابله با بیماری ایدز» برای «جورج بوش» داشت الهام بگیرد و سیاست‌های خود را با مقتضیات امروز جهان هماهنگ کند.

«باب زلیک»

۸- چنددستگی اقتصاددان دموکرات نئولیبرال

«آدام» راستش را بخواهی شوکه شدم از اینکه در جمع دو اقتصاددان تراز اول قرار دارم اما وقتی شما از اثرات اقتصاد کلان سوال کردید، جناب «سامرز» بحث را به سمت دیگری برد. راستش را بخواهی فکر می‌کنم «لری» با این کارش در لفافه به ما دستور حمله داده است. پس با اجازه اشاراتی مهم در این زمینه داشته باشم. باز به دوران «کلینتون» و «اوباما» باز می‌گردم. در آن دوران وقتی با اقتصاددانان دولت صحبت می‌کردم، آنها به رغم آنکه اذعان می‌کردند هزینه‌ها و قیمت‌ها مهم هستند، اما می‌گفتند باید در این خصوص انعطاف‌پذیر بود و فضای کمی به ملاحظات صرف اقتصادی و مساله قیمت‌ها در حاشیه قرار داشت.

تصور من این بود که دولت «بایدن» حداقل از نظر سیاسی درک کند که تورم برنده‌ای نخواهد داشت. همین هفته گذشته پس از آن همه وضع تعرفه‌های مختلف بر واردات محصولات فولادی، ورقه‌های قلع مورد استفاده در قوطی‌های مواد غذایی که قوت اصلی طبقه کم‌درآمد و فقیر را شکل می‌دهند نیز مشمول وضع تعرفه شدند. نئولیبرال‌های دموکراتی که من می‌شناختم به هوای سودآوری صنایع داخلی، این بی‌دقتی را نمی‌کردند و شرایط رفاهی اقشار کم‌درآمد را هم در نظر می‌گرفتند. این همان گوهری است که امروز نزد اقتصاددانان «بایدن» کمیاب شده و در نهایت هزینه گزافی برای این بی‌توجهی پرداخت خواهیم کرد که شما در اندیشکده خود به آن پرداخته‌اید.

«آدام پوسن»

۹- اقتصاددان‌های «بایدن» همه هیزم‌ها را با هم بر آتش ریختند: مساله اعداد بزرگ

با شما موافقم و اجازه بده قبل از اینکه «لری» را به زمین خودش برگردانم، خیلی کوتاه بین این دو مقوله پل بزنم. بر این عقیده‌ام که اثرات قیمتی که الان از آن سخن گفتی بسیار حائز اهمیت هستند. «لری» پیش‌تر به مطالعه‌ای که در اندیشکده ما توسط «گری هافبائر»، «مگان هوگان» و «یلن وانگ» انجام شده اشاره‌ای کرد و به اثر وضع تعرفه‌ها بر چین بر تورم داخلی آمریکا اشاره‌ای داشت. اما اگر راستش را بخواهی من معتقدم که اینجا سیاست‌های مقداری بیش از سیاست‌های قیمتی در تورم آمریکا اثرگذار بوده‌اند و این همان حرفی است که «جیسون فورمن» هم در اهمیت مقدار و حجم مالی سیاست‌ها به آن اشاره دارد و مطمئنم که تو و «لری» هم در این زمینه با من هم عقیده هستید. آنچه باعث تورم شد نه سیاست‌های وضع تعرفه که سیاست‌های مالی دولت بایدن در سال ۲۰۲۱ بود که همه چوب‌ها را به یک دفعه در آتش ریخت. در خصوص اینکه کمیت‌ها در سیاست‌گذاری مهم هستند حدود یک ماه پیش «لری» سخنرانی مبسوطی در اندیشکده داشت. اینکه دولت هم برای حوزه دفاعی هزینه کند، هم برای صنایع سبز هزینه کند، هم برای مقابله با سالمندی جمعیت هزینه کند، کمیت مخارج را شدیدا بالا می‌برد و حال تصور کنید که این سیاست صنعتی و یارانه‌های آن نیز بر این کمیت سربار شده باشند. نتیجه اینکه مشکل «اعداد بزرگ» در اینجا کار خودش را کرد و لذا در سیاست‌گذاری باید به کمیت در کنار قیمت اهمیت داد. «لری» تمایل داری در زمین اقتصاد کلان بحث را پی بگیری؟

«لارن سامرز»

۱۰- بدهی فزاینده آمریکا، اتخاذ رویکردی منعطف و نه تهاجمی (سیاست صنعتی) نسبت به جهان از ناحیه این کشور را ضروری می‌سازد

«آدام» امیدوارم به اندکی بحث در اطراف قضیه اکتفا کنی و نخواهی که چندان مفصل و عمیق به این مساله بپردازم. به نظرم مخاطبان شما دقیق می‌دانند که تا چه اندازه سال‌های گذشته نگران غول تورمی بودم که ظرف چند دهه در شیشه اقتصاد آمریکا به خواب رفته بود. لذا به گمانم ضرورتی ندارد همان حرف‌ها را اینجا دوباره واگویه کنم. چه زمانی که دولت

کلینتون در سال ۱۹۹۳ سکان امور را به دست داشت و تصمیم گرفت با چالش اساسی مالی کشور دست و پنجه نرم کند و چه در سال‌های ۲۰۰۹، ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ که به دلیل نگرانی در مورد کسری‌های بلندمدت، کمیته «بولز-سیمپسون» شروع به کار کرد، از نزدیک شاهد قضایا بودم. حال با این تجربه اکنون بر این رای استوارم که مشکلات مالی حال حاضر آمریکا دو تا سه برابر جدی‌تر از هر یک دو مورد قبل شده است.

از آنجا که سطح اولیه بدهی‌ها بسیار بالاتر از سه برابر سال ۱۹۹۳ و بسیار بیشتر از سال ۲۰۱۰ است و به دلیل اینکه پیش‌بینی‌های دقیق، از جمله در همین اندیشکده پترسون، نشان داده‌اند که بدهی‌های آینده آمریکا به مراتب بالاتر از همین سطح بسیار بالای کنونی خواهند بود، اعتقاد من این است که اگر فرضیات‌مان را معقول در نظر بگیریم، نرخ بهره اوراق خزانه در ۱۰ سال آینده به طور متوسط ۲.۳ درصد خواهد بود.

با چنین سناریویی که فرضیات معقول و محافظه‌کارانه‌ای هم دارد، در ابتدای دهه ۲۰۳۰ و در پایان پنجره ۱۰ ساله، بدهی اقتصاد آمریکا به بالای ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی می‌رسد و در حال افزایش است و همین بالا رفتن دامنه بدهی‌ها در آینده و فراتر رفتن آنها از حد منطقی و قابل توجیه خود، لازم می‌دارد که آمریکا به مراتب بیشتر از گذشته، طیف وسیع تهدیدات بین‌المللی را جدی بگیرد و اهمیتی بیشتری به آنها بدهد. لذا حال که عادت کرده‌ایم در مباحث روزانه سخن از «تاب‌آوری» بیاوریم، چرا میزان بدهی‌های خود را به عنوان یک مولفه مهم تاب‌آوری لحاظ نمی‌کنیم؟ چرا میزان آمادگی برای افزایش درآمدهای مالیاتی در شرایط اضطراری را به عنوان یکی از این جنبه‌های تاب‌آوری در نظر نمی‌گیریم؟ امروز دولت آمریکا در قبال جهان به جای سیاست صنعتی تهاجمی، باید رویکردی منعطف برای همکاری در خصوص طیف وسیعی از تهدیدات قطعی امروز و شرایط اضطراری آتی اتخاذ کند.

«آدام پوسن»

۱۱- ایده استفاده از ذخایر روسیه برای جبران خسارت‌ها

متشکرم «لری». «باب» اگر موافقی کمی به ایده مشترک شما دو بزرگوار و «فیلیپ زلیکو» در خصوص استفاده از منابع مالی روسیه در بانک‌های غربی برای جبران هزینه‌های جنگ بپردازیم (این ایده در مجله اکونومیست به تاریخ ۲۷ جولای درج شده است). در اینجا با دو موضوع متفاوت مواجه‌ایم.

اولا این ایده برخلاف رویکرد فکری شما چندان نئولیبرال به نظر نمی‌رسد. شما به نوعی تجهیز منابع مالی فکر می‌کنید که دولت‌های پیشین تا کنون هیچ‌گاه سراغ آن نرفته‌اند. اول اینکه آیا بنا نهادن چنین رویه‌ای اساسا درست است؟ دوم اینکه شما دارید به راه حلی فکر می‌کنید که مانع از کاهش کمک‌های توسعه‌ای شود. آیا نگران هستید که در غیر این صورت شرایط به گونه‌ای پیش خواهد رفت که به واسطه جنگ اوکراین نهادهای بین‌المللی ناگزیر از کاهش هزینه‌های توسعه‌ای خود خواهند بود یا صرفا می‌خواهید منابع مالی بیشتری برای بانک‌جهانی، صندوق بین‌المللی پول یا دیگر نهادهای توسعه‌ای فراهم کنید؟

«باب زلیک»

۱۲- در جنگ‌های فرسایشی، راهبرد اقتصادی به اندازه راهبرد نظامی اهمیت دارد

همان‌طور که «لری» پیش‌تر اشاره‌ای داشت، به نظرم این ایده شروع رویه‌ای خواهد بود که به تدریج ظرف ماه‌های آتی تکامل پیدا می‌کند و به آن باید به عنوان راهی برای کمک به برخی کشورهای در حال توسعه نگاه کرد که از جنگ آسیب دیده‌اند. با این حال اجازه بدهید کمی مقدمات این ایده را برای شما و مخاطبین باز کنم.

در حال حاضر دو کشور اوکراین و روسیه درگیر یک جنگ فرسایشی شده‌اند و روزنامه‌ها روزانه مملو از اخباری در این خصوص هستند که اگر اوکراین اف-۱۶ داشت، اگر تانک داشت، اگر گلوله‌های توپخانه‌ای با برد بیشتر داشت چه می‌شد. درست است که همه این‌ها اهمیت دارد ولی فضا شبیه بازی چند کودک در خیابان شده که همه به دنبال توپ می‌دوند و کاملا دربازی غرق شده‌اند. کسی کمتر فکر می‌کند که در یک جنگ فرسایشی، به همان اندازه تجهیزات نظامی، تدابیر اقتصادی هم نه تنها برای زنده ماندن، بلکه برای مقابله با عواقب اجتماعی جنگ اهمیت دارند.

لذا بر این گمانم ایده‌ای که من، «لری» و «فیل» به دنبال آن هستیم، در وهله نخست این است که به تصمیم‌گیرندگان القاء کنیم که شما برای این کارزار بلندمدت در کنار یک راهبرد نظامی، نیازمند یک راهبرد اقتصادی هم هستید و اینجا یک گام هم جلوتر برمی‌دارم و می‌گویم بلکه این راهبرد اقتصادی با اثرگذاری بر تخفیف نارضایتی‌های مردمی یا افزایش آنها، می‌تواند در تعیین برنده جنگ تعیین‌کننده باشد. با این کار مردم روسیه یک امتیاز

منفی بزرگ به پوتین خواهند داد که او با از دست دادن این منابع مالی به سختی در جنگ شکست خورده است. همچنین جنگ اوکراین و روسیه امروز جنگ اراده‌ها است و نحوه پاسخگویی به نیازهای اقتصادی اوکراین بسیار تعیین‌کننده است. باید نیازهای مختلف اوکراین از یکدیگر تفکیک کنیم. آنها ماهانه به حدود ۳ میلیارد دلار منابع مالی نیاز دارند تا فقط بتوانند چراغ خانه‌ها و کارخانه‌ها را روشن نگاه دارند و از این منظر طرحی که ارائه شده نه برای بهبود شرایط اقتصادی و نه برای بازسازی اوکراین است، بلکه فقط از تورم بیش از حد در اوکراین جلوگیری می‌کند. گرچه آمریکا و اروپا تا کنون نهایت کمک ممکن را انجام داده‌اند اما در نظر داشته باشید که از پاییز ممکن است کنگره آمریکا به گونه‌ای دیگر عمل کند. نتیجه انتخابات ۲۰۲۴ آمریکا هم در سرانجام این جنگ بسیار تعیین‌کننده است.

بگذارید صادقانه بگویم، طی گفتگوهایی که با برخی اعضای کنگره و کارکنان دولت داشته‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که صرفا با چنین طرحی می‌توانیم برخی تجهیزات نظامی پیشرفته‌تر و پرهزینه‌تر را برای اوکراین فراهم کنیم و رای موافق کنگره را در این زمینه به دست آوریم و در غیر این صورت فضا را چندان مساعد نمی‌بینم.

مساله دیگر توجه به راه‌اندازی‌های سریع نقاط آسیب‌دیده در کوتاه‌مدت به جای بازسازی آنها در بلندمدت است. در حال حاضر بالغ بر ۱۳ میلیون نفر در داخل و خارج از اوکراین آواره شده‌اند. اگر می‌خواهیم اوکراین اقتصاد کارآمدی در آینده داشته باشد و بسیاری از سرمایه‌های انسانی خود را از دست ندهد، باید امروز به فکر امکانات آموزشی و بهداشتی بیشتری برای مردم اوکراین باشیم و در این خصوص نمی‌توانیم صبر کنیم تا جنگ به پایان برسد. همه این ملاحظاتی که گفتم به پول نیاز دارد.

این پول امروز وجود دارد و برای استفاده از آن نباید در ملاحظات حقوقی پیچیده وارد شویم. کافی است در حقوق بین‌الملل به اصل «اقدامات متقابل» رجوع کنیم که در این خصوص با کارشناسان امر صحبت کرده‌ایم و «فیل» دارد متن لازم را تدوین می‌کند و هماهنگی لازم را به عمل می‌آورد. من و «لری» کاملا متقاعد شده‌ایم که این یک مورد کلاسیک است که در آن شما گزینه‌ای دارید که از نظر راهبردی عاقلانه، از نظر سیاسی خوب و از نظر اخلاقی کاملا درست است. به نظرم در کنگره فضا با این ایده همراهی دارد و آنها دارند با دولت بر سر نهایی‌کردن این موضوع از پاییز کار می‌کنند. همه آن ۲۰۰ یا ۳۰۰ میلیارد دلار هم قرار نیست یک دفعه صرف هزینه‌های مختلف شود، بلکه قرار است در یک حساب امانی بماند و با هدایت نهادهایی مانند صندوق بین‌المللی پول و همفکری با کشورهایی که از افزایش قیمت اقلام غذایی و انرژی در نتیجه این جنگ آسیب دیده‌اند هزینه شود.

این همان کاری است که بعد از تجاوز عراق به خاک کویت انجام دادیم. در آن زمان بیش از چهل کشور خواستار استفاده از منابع عراق برای جبران خسارت‌های مستقیم و غیرمستقیم جنگ شدند و همه منابع بایکوت شده صدام به کویت نرسید. امروز تدبیر ما کمک می‌کند منابع روسیه بدون آنکه بیش از اندازه صرف دعاوی مختلف شد، بتواند برای رفع برخی از نیازهای کشورهای در حال توسعه مورد استفاده قرار گیرد. در اینجا نباید صرفا به اوکراین فکر کرد، بلکه باید نسبت به مشکلات مردم اتیوپی و مردم برخی کشورهای دیگر نیز حساس بود. هم شما و هم «لری» به مولفه انعطاف‌پذیری در اقتصاد باز که کمک می‌کند نظام تجاری تطبیق‌پذیری بیشتری پیدا کند اهمیت می‌دهید. اتیوپی و مصر هر دو از نبود واردات غلات از اوکراین دچار آسیب شدند اما مصر به سرعت به سمت منابع تامین دیگر رفت و توانست مشکلات را تا حدود زیادی تخفیف دهد. این همان انعطاف‌پذیری مد نظر است که بسیار در چنین شرایط برای مدیریت آثار جنگ حائز اهمیت است. لذا اینجا اینکه نجات جان انسان‌ها در اتیوپی اهمیت دارد یا ایجاد شک و تردید در خصوص نگهداشت ذخایر در اقتصادهای غربی، به نظرم اولی بسیار مهم‌تر است.

این منابع امروز بیشتر به یورو در بانک‌های مختلف نگهداری می‌شوند و بسیار اهمیت دارد که سریعا سبدی از ارزهای مختلف دیگر مانند دلار، ین و پوند را برای نگهداری آنها ایجاد کنیم. این همان کاری است که امروز بانک مرکزی ژاپن هم برای نگهداشت منابع ارزی خود انجام می‌دهد. جالب است که روس‌ها پول خود را کمتر به دلار نگهداری می‌کنند. خب اگر شما نمی‌خواهید یک ارز خاص را نگهداری کنید چرا دیگر طلای کریپتو می‌خرید. با این کار آنها دارایی خود را به مخاطره انداخته بودند. به نظرم هیچ کدام از کشورهایی که دلار آمریکا را نگاه می‌دارند به این خاطر نبوده که آمریکا را دوست دارند، بلکه به خاطر اطمینان از بازارهای سرمایه در آمریکا چنین کاری می‌کنند. بهانه روس‌ها این بوده که نگران کسری بودجه و بدهی آمریکا هستند اما در واقعیت این همان جایی است که نگاه امنیتی سیاست‌گذار به اقتصاد

کشور وی آسیب زده است. آنها نمی‌خواستند دلار نگهداری کنند تا راحت‌تر بتوانند در روز روشن به کشور همسایه خود حمله کنند. البته این ملاحظه را هم گفتم که کشورها دلار نگهداری نمی‌کنند که نشان دهند دوست ما هستند. آن‌ها می‌توانند دلار را برای برخی اهداف اقتصاد کلان خود ذخیره می‌کنند، اما قطعا نباید دلار آمریکا را صرف تامین مالی حمله به کشور همسایه خود کنند. لذا ایده‌ای که ما مطرح کردیم در واقع تحولی مهم در حقوق بین‌الملل خواهد بود. به کشورها این سیگنال را می‌دهد که نمی‌توانند منابع مالی در اقتصاد غرب داشته باشند و نظم جهانی را ندیده بگیرید. این کار به چینی‌ها هم پیام خوبی می‌دهد.

چینی‌ها هم امروز اگر می‌توانستند، هیچ‌گاه دلار نگهداری نمی‌کردند اما ما چیزی به نام کسری حساب جاری داریم. ما بیشتر از آن چه آنها کالای آمریکایی می‌خرند، کالای چینی می‌خریم و لذا آنها باید دلار آمریکا دریافت کنند و صادقانه بگویم اگر روزی تصمیم بگیرند دلار نگهداری نکنند، اقتصادشان زمین می‌خورد. بنابراین این امکانی که شکل گرفته یک نقطه قوت است. ما امروز حتما باید روی کسری بودجه و بدهی‌های خود کار کنیم اما دیگران نباید فکر کنند نگهداری دلار آمریکا کم‌هزینه است و می‌توانند بدون توجه به ذخایر دلاری خود به همسایه خود حمله کنند.

«لارن سامرز»

۱۳- سخت‌گیری در نگهداری دلار، سیاستی خوب است اما نباید به تنهایی آن را دنبال کرد

من واقعا در این زمینه خیلی آسان و ساده فکر می‌کنم. این نگاه در آمریکا از مدت‌ها پیش وجود داشته است. زمانی ما «اوراق قرضه بی‌نام»[1] منتشر می‌کردیم (نوعی اوراق بهادار با درآمد ثابت است که دارنده نه مالک ثبت شده آن، مالک آن بودو انتشار آنها از دهه ۱۹۸۰ در آمریکا به دلیل استفاده در فعالیت‌های غیرقانونی، ممنوع اعلام شد، اما اوراق قدیمی هنوز قابل بازخرید هستند) و برای افرادی که می‌خواستند ناشناس بمانند ابزار مالی خوبی بود. بسیاری می‌گفتند که انتشار این اوراق کار اشتباهی است و اعتبار آمریکا را خدشه‌دار می‌کند و با لغو انتشار آنها از انبوهی از اقدامات خلاف قانون جلوگیری شد. یک زمان هم آمریکا از شر اسکناس‌های ده‌هزار دلاری خود خلاص شد که جرایم سازمان‌یافته را سخت‌تر کرد. لذا هر چه کاری کنیم که دلار کمتر توسط قانون‌شکنان مورد استفاده قرار گیرد، دنیا را جای بهتری کرده‌ایم و البته آمریکا مطلقا نباید این کار را به تنهایی انجام دهد. باید اروپا و ژاپن هم همین سیاست را در پیش بگیرند. لذا به گمانم یکی از در دسترس‌ترین اقدامات و آسان‌ترین آنها در پایبندی کشورها به قواعد بین‌المللی همین ابزار است.

اتفاقا مردم هم با این تدبیری که اندیشیده شده موافقند. «باب» به نکات مهمی اشاره کرد. من و او معمولا عادت داریم از عقلانیت در برابر مصلحت دفاع کنیم اما اینجا از معدود دفعاتی است که این دو یکی شده‌اند. این بار باید بانک‌مرکزی روسیه به جای مالیات‌دهندگان آمریکا هزینه بدهد و این همان مصلحت منطبق با عقلانیت است و این اقدام از جمله معدود مواردی است که فشاری از ناحیه افکار عمومی در مخالفت با آن حس نمی‌شود و بعید می‌دانیم که چنین فشاری در آینده هم بروز کند.

«باب زلیک»

به نظرم آخرین نکته‌ای که باید از خود سوال کنید این است که چه اندازه احتمال دارد کنگره و افکار عمومی آمریکا بپذیرند که این منابع مجددا در اختیار روسیه قرار گیرد؟ من احتمال آن را بسیار اندک می‌دانم. لذا حالا که این طور است چرا از همین حالا برای استفاده از آنها به شکلی صحیح و سازنده که حتی به حل و فصل جنگ هم کمک کند برنامه‌ریزی نکنیم؟

«آدام پوسن»

مایلم از «باب زلیک»، عضو کمیته اجرایی هیئت مدیره پترسون و «لارن سامرز» نایب رئیس هیئت مدیره پترسون که هر دو سابقه‌ای طولانی در دستگاه اجرایی دارند تشکر کنم که کمک کردند امروز موضوع آثار جهانی سیاست‌های صنعتی و تجاری را به بحث بنشینیم. امیدوارم باز شما را در گفتگویی دیگر ببینیم.

1. - Bearer Bonds